

Journal iranian political sociology
Vol. 5, No.10, dey 2022

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.308898.2409>

Due to its special position, Sistan has always been the focus of attention of various ethnic groups and nations. Every nation and people that set foot in this land has had an impact on the society of Sistan. Greater Iran had strong governments for centuries before the Arab invasion, and with it a prosperous economy. With the advent of Islam, the political situation changed and Sistan became a subject of the Islamic Caliphate.

The purpose of this study is to study and analyze the effects of the arrival of Islam in Sistan in the first century AH. The research method was descriptive-analytical, which was done in a library and documentary manner.

The arrival of Islam in Sistan has had profound and fundamental effects on the political, social, cultural and economic structures of this land. Although it may seem that these influences were less on the natives of this region, but due to the Arab domination politically and religiously in the Islamic world, their influence on the Iranian society was profound. The people of Sistan, with their special tribal, subsistence and cultural organization and structure, underwent changes in the economic, social, cultural and political aspects.

تأثیرات برآمدن اسلام در سیستان قرن نخست هجری

حسین فرهودی جوراب^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۰۱

مهرناز بهروزی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۵

چکیده

سیستان به دلیل موقعیت خاص خود همواره کانون توجه اقوام و ملل گوناگون بوده است. هر قوم و ملتی که پا به این سرزمین نهاد، تأثیراتی بر جامعه سیستان گزارده است. ایران بزرگ تا قبل از حمله عرب، قرن های متمادی دارای حکومت های قدرتمندی بوده و همراه آن اقتصاد پررونقی داشته است. با ورود اسلام شرایط سیاسی تغییر نمود و سیستان تابع خلافت اسلامی گردید.

هدف در این پژوهش بررسی و تحلیل تأثیرات ورود اسلام به سیستان در سده نخست هجری است. روش پژوهش، توصیفی- تحلیلی بوده است، که به شیوه ای کتابخانه ای و اسنادی انجام شده است.

ورود اسلام به سیستان تأثیرات عمیق و بنیادی بر ساختار های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی این سرزمین داشته است. هرچند شاید به نظر برسد این تأثیرات بر بومیان این منطقه کمتر بود، اما به دلیل سلطه عرب به لحاظ سیاسی و مذهبی در جهان اسلام تأثیرشان بر جامعه ایرانی عمیق بود. مردم سیستان با سازمان و ساختار قبیله ای، معیشتی و فرهنگی خاص که داشتند، خود دستخوش تحولات در جنبه های معیشتی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی گردیدند.

واژگان کلیدی: تأثیرات اسلام، سیستان، قرن نخست هجری

گروه تاریخ و باستان شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران^۱گروه تاریخ و باستان شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران^۲ (نویسنده مسئول)

مجموعه رویدادهای که بسیاری از جوامع را به طور بنیادین دگرگون کرد قرن نخست هجری است. در این هنگام دین جدیدی که محمد نبی (ص) پیام آور آن بود، در عربستان ظهور کرد و پیروانش از لحاظ نظامی و فرهنگی آن را گسترش دادند. در آن هنگام که نخستین هواداران عرب حوزه نفوذ اسلام را توسعه می دادند، با اقوام متعددی روبرو شدند. که اعتقادات و رسوم دیگری داشتند. یکی از تمدن هایی که مسلمانان تاثیر زیادی بر آن گذاشتند که بر اساس دین شکل گرفته بود و مردم بسیاری به آن اعتقاد داشتند، از نژاد ایرانی (ایالت سیستان) بودند.

در پژوهش پیش رو تاثیرات ورود اسلام و برخورد مسلمانان با مردم سیستان در سالهای نخست هجری می پردازیم. و دگرگونی هایی را شرح می دهیم که عقائدات و شیوه زندگی و جامعه مردم سیستان را در نخستین سده های اسلامی ترسیم می کند؛ جامعه ای که در آغاز رویدادهای مورد بحث ماهیت مختلف داشت، اما با گذشت زمان به مرور تغییراتی را در پی داشت.

مجموعه جغرافیایی و سیاسی که در جنوب فلات ایران پدید آمد اسکان، کشاورزی و بازرگانی در سده های بعد موجب حضور دائمی مردم در این نواحی شد. با وجود این، پیش از ظهور اسلام، اعراب از طریق بازرگانی، جنگ و سفر در امتداد مرز با ایرانیان تماس داشتند. ممکن است از قبیله تمیم با موبدان روابط مذهبی برقرار کرده باشند و دیگران، مانند لخمیان که مسیحی بودند، با دولت های ایرانی اتحاد سیاسی ایجاد کرده باشند. اما تقابل گسترده پس از ورود سربازان عرب به شاهنشاهی ساسانی طی دهه اول سده نخست ه. ق آغاز شد. هرچند ممکن است نشود رویایی همه جانبه مسلمانان را در ایالت سیستان دقیقاً مطرح کنیم، می توانیم تحول و تاثیرات برجای گذاشته را در اساس پیدا کرد.

دبیاچه سیستان پیش از آمدن اسلام

گرایش مردم سیستان به دین اسلام چندین قرن به درازا کشید و نفوذ اسلام در قلوب مردم این سامان به همان سرعتی که حکومت ساسانی جای خود را به حکومت خلفا سپرد، صورت نگرفت. موید این گفتار، گزارش هایی است که در باب کثرت زرتشتیان این منطقه تا قرن چهارم هجری قمری در منابع تاریخی ذکر شده است. در منابع تاریخی از کثرت زرتشتیان در مناطق مختلف تا قرن چهارم سخن گفته شده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۶۴۰؛ اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۲۱).

اصطخری می آورد تا قرن چهارم هجری، زردشتیان زیادی در فارس می زیستند و آتشکده های آنان نیز معمور و پابرجا بود (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۲۱). در قرن چهارم هجری در استخر فارس آتشکده ای خاموش بود که به نام مسجد سلیمان بن داود نزد مردم معروف بوده است. این امر، حاکی از عدم ویرانی آن توسط مسلمانان و متروک شدن طبیعی آن به دلیل کاهش شمار زرتشتیان در این خطه است (مسعودی، ۱۳۴۷: ۲/ ۲۴۴). آتشکده ای معمور و آباد نیز در فارس بود. مسعودی از مورخان قرن چهارم، نوشته است: «آتشکده ای است که اردشیر پسر بابک ساخته است. این آتشکده را دیده ام که تا شهر یک ساعت فاصله دارد و بر کنار چشمه ای است و عید مخصوص دارد و یکی از گردشگاه های فارس است» (مسعودی، ۱۳۴۷: ۲/ ۲۴۵). صاحب حدود العالم در قرن چهارم (۳۷۲ ق.) از آتشکده های زردشتیان در پارس، کازرون و آثار دیگر مذهبی آن ها خبر می دهد که هنوز مورد احترام و عبادت آن ها بوده است (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۳۰-۱۳۲).

به گفته اصطخری در قرن چهارم هجری «هیچ ناحیت و شهری بی آتشگاه نیست و آن را حرمت دارند» (اصطخری، ۱۳۴۷: ۹۷). وی از آنجا که خود از اهالی این منطقه، یعنی فارس است به‌خوبی توانسته ترسیم روشنی از وضعیت آتشکده‌های این نواحی داشته باشد. گویا برخی از آتشکده‌ها هم، بازسازی شده بود، مانند آتشکده بارین در کاریان فارس (ابن فقیه، ۱۹۸۸م: ۳۲۵؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۴۳).

مقدسی می‌آورد که «مجوسان در آنجا بی‌نشانه راه می‌رفتند و آداب گبران به کار برده می‌شد» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۴۰/۲)، روحانیون نه‌چندان برجسته زرتشتی به حیات اجتماعی، مذهبی خود ادامه دادند. اصطخری در قرن چهارم می‌نویسد: «به هیچ ولایت اسلام چندان گبر نباشد کی در ولایت پارس، کی دارالملک ایشان بودست» (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۲۱).

مقدسی می‌نویسد: «مجوسان از یهودیان بیشتر و نصارا نیز اندکی هستند» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۵۳/۲). «ایشان نوروز و مهرگان را با مجوسان عید می‌گیرند» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۵۶/۲). ابن حوقل نیز می‌گوید: «زرتشتیان فارس از نقاط دیگر بیش تر هستند، زیرا مرکز فرمانروایی و ادیان و کتاب‌ها و آتشکده‌های آن‌ها در آنجاست و در زمان ما نیز مردم وارث همان امورند» (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۵۹). از ویرانی آتشکده‌های آنان به دستور سردمداران و یا هر اقدام دیگری علیه مقدسات زرتشتی به ندرت شنیده می‌شود، بلکه به عکس اوستا را از کتب مقدس زرتشتیان به حساب می‌آورند (اشپولر، ۱۳۶۴: ۳۳۷).

در فردوس المرشدیه چنین آمده است که در نیمه اول قرن پنجم هجری قمری، تعداد گبران در گازرون آنقدر زیاد بود که مهتر آنان می‌توانست احیانا از بنای مسجدی جلوگیری کند (ابن عثمان، ۱۳۵۸: ۲۶). فرای نیز در رابطه همین موضوع می‌نویسد: «حاکم کازرون در قرن چهارم هجری، فردی زرتشتی به نام خورشید بود که نزد آل بویه عزت و احترام داشت» (فرای، ۱۳۶۸: ۳۹۶).

اصطخری علاوه بر مسلمانان از زرتشتیان، مسیحیان و یهودیان یاد کرده و می‌آورد که زرتشتیان از همه بیش تر هستند و می‌گوید: «کتاب‌های زرتشتیان و آتشکده‌ها و هر چه در ایام پادشاهانشان بوده را به ارث برده اند، دین خود را مستحکم و موقر می‌دانند و زرتشتیان در هیچ جا بیش تر از پارس نبوده، به این دلیل که خانه‌های پادشاهان و دین و کتاب‌های ایشان در آنجاست» (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۲۸).

مسیحیان در ایران عصر ساسانی هرگز کاملاً دور از تنش‌ها و کشاکشها نبوده است (Christensen, 1962, PP. 253-310) و شاهان ساسانی از همان سالهای نخست پایه‌گذاری این دودمان بر جمعیت‌های مسیحی فراوانی در بین‌النهرین و مرزهای سوریه و ارمنستان فرمانروایی یافته بودند، اما این‌ها نمایندگان تنها یکی از چند آیین غیر زرتشتی بودند که در متصرفات آنان یافت می‌شد (رشید یاسمی، ۱۳۴۵، ص ۲۳۸).

آگاهی ما درباره مسیحیان سیستان در دوره اسلامی بسیار ناقص و پراکنده است. اما همین قدر نشان می‌دهد که آنان چندین قرن در این سرزمین زندگی می‌کردند. (باسورث، ۱۳۷۰، ص ۳۰).

بررسی کوتاه درباره بقایای زرتشتی و مسیحیت منابع مربوط به سیستان در اوایل دوره اسلامی تقریباً گزارش قابل توجهی در این زمینه به دست نمی‌دهند. کتیبه‌های یهودی-فارسی تنگ آژائو در کوه‌های مشرق هرات که در سالهای ۱۵-۱۱۴ قمری نوشته شده و اشارات طبقات ناصری جوزجانی به پیوستگی‌های یهودیان با نخستین سرکردگان دودمان شنسبانی غور دارای جوهری از حقیقت تاریخی است. (باسورث، ۱۳۷۰، ص ۳۲).

احتمالاً در زرنگ و بست نیز جمعیت یهودی به سر می‌برند چنان که چنین جمعیتی در هرات بلخ و غزنه نیز بودند راه‌های بازرگانی که از سیستان و رنج میگذشت و ایران را به حواشی هند پیوند می‌داد، از دلایل استوار یهودیان در این نواحی است شاید مدارک اثبات این احتمال منابع یهودی و کتیبه‌ای به دست آید. (باسورث، ۱۳۷۰، ص ۳۲).

فتح سیستان به دست عرب

مکران یعنی جنوب بلوچستان در اواخر خلافت عمر، سال ۲۳ هجری قمری دستخوش تهاجم سپاهیان عرب گردید حکم بن عمرو تغلبی، شهاب به فحارق و دو سردار دیگر راسل فرمانروای محلی را بشکستند و تقریباً به کنار سند رسیدند. از جمله غنایمی که پیش عمر آوردند یک زنجیر فیل بود. (بلاذری، ۱۹۳۵، ج ۲، ص ۳۲۵).

در فتوح البلدان بلاذری آمده است حاکم بن جبلة عبدی از سرداران عبدالله بن عامر به خلیفه می‌گوید: که در آنجا (مکران) آب اندک ریزد، میوه‌ها بر درختان بلند آویزد و دزد آن خود دلیری انگیزد. اگر سپاهی اندک بدان جای رود ره نیستی گیرد چون بسیار شود از گرسنگی بمیرد. از این روی بود که عثمان تا هنگامی که زنده بود سپاهی به مکران و بلوچستان نفرستاد. (بلاذری، ۱۹۳۵، ص ۴۳۲؛ ثعالبی، ۱۹۶۰، ص ۲۱۰).

آسان‌ترین راه دسترسی به سیستان از شمال و غرب یعنی از راه کوهستان یا هرات و اسفزار بود. دسته‌های مهاجم در خلافت عمر نخست به قهستان و دو واحه استوار دشت لوت که طبسین خوانده می‌شدند: «یکی طبس تمر و دیگری طبس عناب» رسیدند (اشپولر، ۱۳۶۴، ص ۴۰۳).

یک جاده باستانی از هرات به سوی جنوب راه گشوده به ناحیه سیستان و بست می‌رسد، و اساساً همان راهی است که جاده کنونی هرات- سبزوار- فراه- کرشک- لشکرگاه و قندهار از آن می‌گذرد. (گردیزی، ۱۳۳۳، ص ۷۴).

تاریخ سیستان به نقل از کتاب فضائل سجستان هلال بن یوسف می‌گوید که دست‌های گوناگونی چون دستهای کیخسرو اسکندر مقدونی و اردشیر بابکان در استوار کردن استحکامات این سرزمین دخالت داشتند و شهرستان یا مدینه شهر چندان استوار بود که آن را مدینه العذرا (شهر دست نخورده) می‌گفتند. با این همه سگزیان بر آن شدند تا با اعراب از در صلح درآیند. (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴، ص ۱۱).

به گفته تاریخ سیستان آنان پذیرفتند که رسالت الهی عرب در کتب مقدس آنها پیش‌بینی شده است ربیع پیشنهاد صلح را پذیرفت و با مرزبان سیستان قرار نهاد که هر سال یک میلیون درهم خراج پردازد و هزار اعلام که هر یک جامی زرین به دست دارند (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴، ص ۸۲).

ربیع نزدیک دو سال ولایتدار سیستان بود و در سال‌های ۳۱ هجری قمری و ۳۲ هجری قمری سکه‌هایی از گونه سکه عربی- ساسانی در سیستان ضرب کرد. (J. Walker, 1941 PP-5,7)

جنگ و تاخت و تاز محلی همچنان ادامه یافت و اسیرانی در این جنگ‌ها به دست مسلمانان می‌افتادند که آنها را برای بردگی در خانه‌ها می‌بردند و اقتصاد سرزمین‌های مرکزی اسلام نیاز فزاینده‌ای به این بردگان داشتند. در یکی از این تاخت و تازهای برده

گیری معنی در تهاجم به ناشروذ بود که پدر عبدالولید صالح بن عبدالرحمان که بعدها در مقام دبیر حجاج در عراق و عامل سواد و عراق در خلافت سلیمان بن عبدالملک عمومی آوازه‌های بلند یافت به اسارت مسلمانان در آمد. (یاقوت، ج ۳، ص ۲۸۲).

عبدالرحمان بن سمره با سپاهی انبوه و چندین سردار کارآمد به سیستان بازگشت از این سرداران یکی عباد بن حصین حبطی بود که عبدالرحمان مسئولیت برقراری نظم داخلی در سیستان (صاحب شرطه) را به او سپرده بود. دیگری مهلب بن ابی صفره که فرماندهی کل نیروها را بر عهده داشت، دیگر عبدالله بن خازم سلیمی که بعدها سه بار به حکومت نیشابور رسید و سرانجام قطری بن فجاه که در آینده از سرکردگان خوارج گردید. (یعقوبی، ۱۹۳۷، ج ۲، ص ۲۵۸).

پس از آنکه معاویه، زیاد را که ادعا می‌کرد برادر نانتی اوست به حکومت بصره گماشت خراسان، سیستان، هند، بحرین، عمان و بعدها کوفه و نواحی مجاور آن را بر حوزه فرمانروایی او بیافزود. (ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۶۸-۹).

خوارج: عاملی پایدار در تاریخ سیستان در اوایل دوره اسلامی

مدارکی در دست داریم که نشان می‌دهد دشمنی‌های قبیله‌ای در سیستان (به ویژه میان قبایل تمیم و بکر بن وائل) ریشه در خراسان داشته است. در دوره‌ای متاخر میان روزگار شاهان نخستین صفاری و تصرف سیستان به دست غزنویان مقدسی از وجود عصبیاتی در این ولایت سخن می‌گوید که گویا برخی از آن زمینه اجتماعی و پاره‌ای نیز شالوده دینی داشته است. مثلاً از اختلاف میان سمکیه حنفی و صدقیه شافعی یاد می‌کند و جالب است که به گفته تاریخ سیستان این گونه اختلاف را عرب وارد این سرزمین کردند. (تاریخ سیستان، ص ۳۳۶؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۳۶). روی هم رفته چنین می‌نماید که در سیستان نیروهای فرقه‌ای مظاهر آن در بسیاری از شهرهای جهان اسلام در سده‌های میانه آشکار است عمدتاً در جریان مبارزات خوارج و عیاران افتادند. خوارج مدت‌ها پس از آنکه از شمار آنها در دیگر نواحی مشرق کاسته شد از برکت وجود هواداران محلی همچنان نیرومند باقی ماندند. و در میان همسایگان سنی خود زندگی صلح‌آمیز داشتند. ظاهراً در بیرون از سیستان در کرمان قهستان و بادغیس بود، که شمار آنها تا اندازه‌ای زیاد بود (Spuler, PP, 169-70) بررسی‌های پژوهشگران ایتالیایی مانند م. گویدی، ف. گابریل، ل. وچیا و اگلیری، ر. روبیناچی، م. م. مورنوگ، اسکارچیا و نیز تحقیقات پژوهندگان لهستانی مانند ت. لویکی گوشه‌های فراوانی از فعالیتها و باورهای خوارج را روشن ساخته است. (باسورث، ۱۳۷۰، ص ۸۶).

آیه قرآنی [ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها] «پروردگارا ما را از این دهکده ستمگران بیرون بر» ریشه‌های ژرفی در بیان خوارج دوانید و آنان خود را از بیشتر مسلمانان جدا می‌کردند و خود جامعه‌ای پدید می‌آورد که به گفته میوه م. وات جامعه قدیسان یا جامعه فرهمند بوده است. (باسورث، ۱۳۷۰، ص ۸۶). اعتقاد این که خلوص ایمان تنها آزمون آدمی است گونه تساوی طلبی بنیادی بود که بر جامعه خوارج غلبه داشت. امتیازات نسبی حتی در مورد قبیله قریش که قبیله خود پیامبر بود اهمیتی نداشت و فرق گوناگون خوارج خلیفه از میان خود بر می‌گزیدند.

ازارقه غالی به خاطر آموزه اصلی استعراض یا کشتن همه کسانی که عقیده ایشان را نمی‌پذیرند تا زنان و کودکان معروف بودند. اما عقیده داشتند که آن دسته از مسیحیان یهودیان و زرتشتیانی را که به آیین خود اعتقاد راسخ می‌ورزند و ترجیح می‌دهند در شمار ذمیان درآیند اما دین خود را از دست ندهند نباید کشت. (اشعری، مقالات الاسلامیین، به نقل از روبیناچی در دایره المعارف اسلام، ذیل ازارقه، مبرد، ج ۳، صص ۱۲۸۲-۳).

در سال ۷۷ هجری قمری که خوارج ازرقی ایران پیشوای خود قطری بن فجائه را رها کردند و سرکرده تازه‌ای به نام عبدالربه الکبیر برای خود برگزیدند، شفاقی در میان خوارج پدید آمد. اگر چه می‌گویند، که انگیزه این ستیزه کینه خونی بوده است، اما به احتمال فراوان ناخرسندی از نخوت و برتری عرب نیز در این جدایی موثر بوده است. (مبرد، ج ۳، ص ۳-۳۲۸)

فرماندهی خاندان زیاد بن ابیه در مشرق اسکان عرب ها در مناطق مفتوحه

قبایل عرب به دلایل مختلفی، از جمله گسترش اسلام در سیستان، به این منطقه مهاجرت کردند. طبری در این باره اشاره می‌کند که سیستان در سال‌های نخست فتوح مسلمانان، سرزمینی بود که بیشتر سپاهیان اسلام در آنجا مستقر شدند و تا پایان دوره خلافت معاویه، سپاهیان که در آنجا مستقر بودند، بیش از جاهای دیگر قلمرو شرقی اسلام بود (طبری، ۱۳۵۸ق: ۵/۲۰۱۵).

حجاج و قتیبه هرگاه در جبهه‌های جنگ توان بیشتری داشتند، از اسکان عرب‌ها در شهرهای فتح شده پیروی می‌کردند. وقتی حجاج عبدالرحمن بن محمد بن اشعث را به جنگ رتبیل اعزام کرد، برایش نوشت: «به مسلمانانی که همراه تو هستند بگو تا زراعت کنند و اقامت گیرند آنجا خانه آنهاست تا خدا ظفرشان دهد» (مسعودی، ۱۳۴۹: ۵/۱۴۶). البته، خواسته حجاج به علت مخالفت عبدالرحمن عملی نشد. قتیبه پس از فتح سمرقند «جمعی از مسلمانان را در آن جای منزل داد» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۰۹).

نرشخی نیز از اسکان عرب‌ها در میان اهل بخارا، در زمان قتیبه بن مسلم خبر می‌دهد. او به اهل بخارا گفته بود: «یک نیمه از خانه‌های خویش به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان باخبر باشند تا ضرورت مسلمان باشند» (نرشخی، ۱۳۱۷: ۵۷).

بلاذری سلم را بهترین پسران زیاد (انساب الاشراف، ج ۴، ص ۷۵). می‌داند و برخی از برجسته‌ترین اعضای اشرافیت عرب را با خود به خراسان آورد که از آن شمار بودند مهلب بن ابی صفره عبدالله بن خازم سلمی، عمران بن فاضل برجمی عمر بن عبیدالله بن معمر تمیمی عباد بن حسین حبطی و طلحه بن عبدالله خزاعی معروف به طلحه

الطلحات. (باسورث، ۱۳۷۰، ص ۱۰۰). سلم از خلیفه اجازه گرفته دو هزار مرد جنگی در بصره استخدام کنند دخالت در حوزه فرمانروایی عبیدالله و کشاندن برخی از کارآمدترین سربازان پادگان بصره به زیر پرچم اسلام بر تیرگی مناسبات دو برادر افزود به روایت یعقوبی عبیدالله خانه‌های همه کسانی را که همراه برادرش از بصره بیرون رفته بودند ویران ساخت، اما خلیفه فرمان داد تا آنها را به هزینه خویش و بهتر از آنچه در گذشته بود بازسازی کنند.

(یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۰: ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۳). سلم بن زیاد نشان داد که ولایتداری، بسیار مردمی در خراسان است. گویند که در روزگار ولایتداری او بیش از ۲۰۰۰۰۰ کودک را به نام وی سلم نامیدند. (طبری، ج ۲، ص ۴۹۵). در سال ۶۲ هجری قمری طلحه بن عبدالله را به ولایتداری سیستان فرستاد و طلحه برادرش عمر را به فرماندهی سپاه و مالک بن اوس عقدی را صاحب الشرطه و مسئول حفظ نظم عمومی کرد. ابوخرابه حنظلی شاعر، پیش از این دبیر دیوان بصره بود، اما اکنون با همان سمت رهسپار سیستان گردید. (اغانی، ج ۱۴، ص ۱۵۲). ابن قیس الرقیات شاعر، نیز با طلحه در سیستان بود. مساله اسرایی که پس از شکست سنگین مسلمانان در مشرق به دست زنبیل و دیگران افتاده بودند اکنون در صدر کارها قرار گرفت و با دادن ۵۰۰۰۰۰ درهم فدیه ابو عبیده

بن زیاد و یارانش را از اسارت رها کنید. پس از آن طلحه ناگزیر گردید که دست از سمت خود بشوید. به گفته (در زین الاخبار گردیزی) طلحه که با خشم سلم مواجه شده بود از سیستان به دربار یزید گریخت، اما در خلافت جانشین یزید با گرفتن فرمان ولایتداری به سیستان بازگشت. (گردیزی، ۱۳۳۳، ص ۸۰)

چنین می‌نماید که امیه در سال ۷۳ هجری قمری برخی مسئولیت فرعی در مشرق داشته است. زیرا درهمی از او پیدا شده که در آن سال در سیستان ضرب کرد. (به روایت اصطخری، صص ۱-۲۴۰). امیه پس از پیروزی های اولیه در سیستان نتوانست شورش موسی بن عبدالله بن خازم را از شهر ترمذ که دژ استراتژیکی مهم و گذرگاه جیحون بود دور سازد. و سفر جنگی سال ۷۷ هجری قمری به کنار جیحون به عقب نشینی شتاب آمیز انجامید. و نزدیک بود که شکست و رسوایی برای امیه به بار آورد. حیثیت و اعتبار امیه کاهش یافت و در سال ۷۸ هجری قمری عبدالملک وی را از خراسان فراخواند.

سازمان اداری سیستان

تنها در روزهای ولایتداری حجاج_ به گفته جهشیاری تاریخ دقیق آن سال ۷۸ق/ ۶۹۷م_ بود که در اداره و اسناد مربوط به سرزمین های شرقی که در بصره مستقر بود، زبان و خط عربی جانشین فارسی گردید؛ محلی تا مدت‌های دراز همچنان زبان فارسی به کار می بردند. منابع می‌گویند یکی از موالی سگزی تبار، بنام ابوالولید صالح بن عبدالرحمان که پدرش در میان اسیران بود که در حمله نیروهای عبدالرحمان بن سمره به ناشروذ گرفتار آمده بود و او را برای فروش به بغداد برده بودند، در این فرایند نقل دیوان از فارسی به عربی نقش قاطع داشته است. (الکامل، ۱۳۷۶ق/ ۱۹۵۷م، ج ۳، ص ۲۱۵).

در بایستهای دیوانی ولایت تسخیر شده ای چون سیستان نسبتاً ساده و سراسر بود: نخست دستگاهی برای گردآوری مالیاتها، و پس از آن دستگاهی برای پرداخت مستمری (عطیه) به جنگاوران عرب. این مستمریها را از درآمد ولایت متصرفی می‌پرداختند، افزون بر آن را پس از پاره برداشت های دائمی در محل که از پیش برای هزینه کردن آنها اجاره می گرفتند، (کلود کاتن، دایره المعارف اسلام، ذیل "عطا"). می‌دادند. برای انجام هر دو وظیفه لازم بود که اسناد مکتوبی در میان باشد: پیمایش زمینهای کشاورزی و آبیاری و دیگر املاکی که بر آنها مالیات می بستند می بایست در جایی ثبت گردد و دفتری لازم بود که نام سپاهیان عرب و مبالغی که به آنان پرداخت می شد در آنها نوشته شود. دست‌کم برای انجام وظیفه نخست می بایست با مردم بومی تماس بی واسطه گرفته شود، و در این مورد دانستن زبان فارسی و آشنایی با نوشتار بسیار ناقص و مرموز پهلوی که در دوره ساسانی زبان و خط دستگاه اداری کشور بودند، آشکارا بسیار ضروری بود. (باسورث، ۱۳۷۰، ص ۶۰).

حسن بصری از لحاظ قومی خاستگاه ایرانی داشت بیشتر روزهای زندگی اش را در جنوب عراق و بصره که عمیقاً متأثر از فرهنگ ایرانی بودند به سر آورد. ابن سعد می گوید نام اصلی پدر ابوالحسن یاسر فیروز بود و هنگامی که مغیره بن شعبه میسان یا میشان در جنوب عراق را تصرف کرده بود به اسارت تازیان درآمد. همچنین احتمال می رود فیروز از مردم جنوب عراق نبوده، بلکه به جای دیگری در امپراتوری ساسانی تعلق داشت و خدمت در سپاه شاهنشاه ساسانی پای وی را به میسان کشانید. (ابن سعد، ج ۷، ص ۱۱۴). _ حسن در نیمه دوم زندگی دیرپایش، درگفت و گوهای روزمره خود زبان فارسی استفاده می کرد. (ابن سعد، ج ۷، ص ۱۲۳). از این روی، حسن زبان فارسی می دانست و آن را با نیازهای فرمانروایان تازه سازگار ساخت. به گفته تاریخ سیستان حسن دیوان خراج آراسته ای در سیستان بنیاد کرد و می گویند که در همه چیزهای ربیع بن زیاد، ولایتدار سیستان معتمد و محرم راز بوده است. این دیوان دبیران، کارکنان مالی (حساب)، اداره ای برای برآورد نرخ های ارز و محاسبه ارزش نقدی مالیات های جنسی (جهبذ ۱)

و یک گردآورنده مالیات (جایی)، یک مستوفی و ممیز، بازرسان (مشرف) و کارگزاران تحقیق معتمد (استواران) داشت. تاریخ سیستان، ۱۳۱۴، ص ۹۲). حسن بصری گذشته از کار تعلیمی و تبلیغی گویا به کار سازماندهی دستگاه اداری ابتدایی این سرزمین نیز می‌پرداخته است.

علاوه بر آثار ایرانیان که از پهلوی به عربی ترجمه گردید، کتاب‌های عجمی دیگر احتمالاً هندی و یونانی هم به وسیله دبیران ایرانی به عربی ترجمه شد و زمینه‌آشنایی اعراب با علوم یونانی و هندی را فراهم آورد قطعاً خیلی از کتاب‌های ترجمه شده زرتشتیان از پهلوی به عربی خوشایند اعراب و خلفای اموی نبود، بنابراین دبیران ایرانی مجبور بودند بر اساس ترجمه‌ها و اطلاعات منابع غیرعربی دست به تألیف جدید بزنند و زیر چتر اسلام و باپوشش عناصر جدید عربی آثاری خلق کنند تا کم‌کم بتوانند موجب حفظ و انتقال فرهنگ ایرانی به تمدن اسلامی گردند، و نقش خود را در این تمدن جدید ایفا کنند. دستاورد دیگر این تحول برای دبیران این بود که اسلام آوردن و فراگرفتن عربی، زمینه پیشرفت آنها را در سلسله مراتب دستگاه دیوانی بیش از پیش فراهم ساخت و میدان وسیع تری برای فعالیت در اختیار آنها قرار گرفت. بدین سان آنان با بهره‌گیری از تجارب و توانمندی‌های خود پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری طی کردند و بعدها بر منصب وزارت نیز تکیه زدند. مردانشاه پسر زادن فرخ همانند پدرش مخالف سرسخت اقدام صالح بن عبدالرحمن در تعریب دیوان بود و برای منصرف کردن او از این کار وعده پرداخت صد تا سی صد هزار درهم به وی داد. اما صالح نپذیرفت و با برگرداندن دیوان عراق از پهلوی به عربی به تربیت دبیران عربی نویس مانند مغیره بن ابی قره، قحذم بن ابی سلیم، شبیه بن ایمن، مغیره بن عطیه، سعید بن عطیه، مروان بن ایاس و دیگران نیز پرداخت (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۵۶۴).

تعریب دیوان‌ها جز تغییر زبان، تغییر مهم دیگری را در دیوانهای خراج باعث نگردید، یعنی این تغییر و تحول به اصول دفتری و نظام امور مالی که از قدیم در این دیوانها حکمفرما بود سرایت نکرد و آن اصول با همان رسم و آیین کهن و غالباً زیر نظر دبیران ایرانی همچنان پابرجا و استوار ماند و حتی بسیاری از مصطلحات دیوانی همچنان به صورت معرب در تشکیلات دیوانی اسلامی باقی ماند. گفتنی است که با تعریب دواوین خراج به پایمردی صالح، نظام مالی ایرانی ساسانی در نظام مالی عربی اسلامی نفوذ و استمرار یافت و سنت‌ها و فرهنگ حاکم بر دیوان رسائل ایران یعنی دستگاهی که باید آن را مرکز فرمانروایی دولت نامید به پایمردی عبدالحمید کاتب به دستگاه خلافت راه یافت (جهشیاری، ۱۳۲۳: ۳۰).

البته جا دارد اشاره شود که در این زمان تمام دیوان‌های ایران، چه دیوان مرکزی بغداد و چه دیوان‌های شهرستان‌ها، به زبان عربی درنیامده و یکباره زبان فارسی از دستگاه حکومت برکنار نگردیده. برعکس شواهدی وجود دارد که دیوان‌هایی هم در ایران وجود داشته که تا مدت‌ها پس از این تاریخ به زبان فارسی و شکل ایرانی باقی مانده است (محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۹۵).

به قدرت برآمدن حجاج در شرق، شورش محمد ابن اشعث و «سپاه طاووسان»

بدترین دوره‌ای که زمین ایرانی در دوره امویان گذراندند، عصر حجاج بن یوسف ثقفی بوده است که او هم مالیات ذمی‌ها را افزایش داد و هم فرمانی صادر کرد که جملگی نو مسلمانان تحت قلمرو، از پرداخت جزیه معاف نبودند و همین امر موجب نارضایتی شدید خراج‌دهندگان و جزیه‌پردازان شد و آن‌ها به شهرها که از کنترل کمتری برخوردار بودند، می‌گریختند. این کار موجب از بین رفتن مزارع که منبع اصلی درآمد بود، می‌شد و دیگر آن که نومسلمان را وادار می‌کرد که در نهضت‌های ضد اموی شرکت جویند (اجتهادی، ۱۳۶۳: ۱۳۵).

در این روزها روحیه مسلمانان در سیستان پایین بود و حجاج به عبدالملک نامه کرد که باید هرچه زودتر سپاه نیرومندی از بصریان و کوفیان گسیل کند تا از مرزها در برابر تعرضات زنبیل پاسداری کند، و ابتکار جنگ را بار دیگر به مسلمانان بازگرداند. از این روی حجاج، عبدالرحمان بن محمد بن اشعث را که از شریف‌ترین اعراب و نوادگان شاهان پیش از اسلام کنده بود، به ولایت داری سیستان و سپهسالاری نیروهای مستقر در آن سرزمین گماشت. (بلاذری، ۱۹۳۵، ج ۴، ص ۶۰).

حجاج و مهلبیان

حجاج با فرو نشانیدن شورش ابن اشعث توانست موضع خویش را در مشرق استوار سازد و به دست مهلبیان که در ظاهر فرمان گذار بودند پایه‌های قدرت خود را در حوزه خراسان نیز استواری بخشید. اما مهلبیان چنان قدرت یافته بودند که کنار گذاشتن آن بسیار دشوار بود. تنها کاری که عبدالملک و حجاج توانستند بکنند این بود که این انتصاب را تصویب کنند به ویژه که شورش ضد اموی موسی بن عبدالله بن خازم که به بقایای از اغتشاش های دوره زبیریان بود هنوز در ترمذ ایستادگی میکرد. (بلاذری، ۱۹۳۵، ص ۴۱۷). در روزهای شورش ابن اشعث، یزید محتاطانه رفتار می‌کرد اما بی گمان وی و هم قبیله گان ازدی و ربیعی او در خراسان که از او پشتیبانی می‌کردند با عناصر اشراف عرب که بسیاری از آنان یمنی بودند و از پیش از حمایت می‌کردند همدلی داشتند. چرا که پیش از این دیده ایم یزید به دعوت ابن اشعث برای پیوستن به قیام طاووسان پاسخ رد داد و او را نکوهش کرد، که از قضا با زنبیل بگردید، خون مسلمانان را می‌ریزد. همچنین گویند که وی درباره استراتژی ایستادگی در برابر تهاجم شورشیان به عراق، حجاج را پند خردمندانه ای داد. اما حجاج پند او را به گوش نگرفت. (تاریخ طبری، ج ۲، صص ۱۰۵۹)

سرانجام در ربیع الثانی سال ۸۵ هجری قمری حجاج توانست موافقت عبدالملک را برای برکناری یزید به دست آورد. اما خلیفه پای می‌فشرد که ولایتداری خراسان به مفضل بن مهلب برادر صلبی یزید، که با مناسبات خصمانه داشت داده شود. (یعقوبی، ۱۹۳۷، ج ۲، صص ۳۳۰، ۲-۳۴۱) مفضل در طی ولایت داری نه ماهه خود به هپتالیان در بادغیس تاخت و عثمان به مسعود را به ترمذ فرستاد که او کار موسی بن عبدالله را یکسره کرد. همین که این تهدید برداشته شد و عبدالملک در سال ۸۶ هجری قمری دیده بر جهان فرو بست حجاج برای براندازی مهلبیان و یمنیان مشرق دست به کار شد: مفضل را از ولایتداری خراسان برداشتند و برادر دیگرش حبیب که ولایتدار کرمان بود نیز برکنار گردید. برادر دیگر که عبدالملک نام داشت و شرطه کرمان بود کنار گذاشته شد و یزید و برادرانش در بند افتادند. (یعقوبی، ۱۹۳۷، ج ۲، صص ۳۳۰، ۳۴۲).

قتیبه که پیش از این ولایتدار ری بود در روزهای شورش سپاه طاووسان شمال ایران را برای امویان نگه داشت و خدمات فراوانی به خلافت شام نمود. قتیبه با رسیدن به خراسان و به دست گرفتن کارها کوشید تا درباره نواحی گوناگون ولایت پهناوری که به حکومت آن رسیده بود شناختی بیابد. وی در سال ۸۶ ق از سیستان دیدار کرد و پیشاپیش برادرش عمرو بن مسلم را به این سرزمین فرستاد. قتیبه به هنگام ترک سیستان عبدربه بن عبدالله لیثی را نماینده خود در آن ولایت کرد و بعدها نعمان بن عوف یشکری را به جای عبدربه گماشت. در این هنگام است که از اشهب بن بشر نماینده مستقیم حجاج در سیستان نامی در میان می‌آید ولی برای جنگ با زنبیل به بست در مشرق سیستان رفت اما با زنبیل صلح کرد. اقدام اشهب چندان حجاج را رنجیده و ناخرسند ساخت که وی را برکنار کرد. پس از آن بود که توانست برادرش عمرو را بی هیچ بیمی از گرفتاری به سیستان بفرستد. (ابن قتیبه، ۱۹۶۰، ص ۴۰۷). عمرو نیز به متصرفات زنبیل حمله برد اما وی نیز به شرط اینکه زنبیل هر سال ۴۰۰ هزار درهم خراج پردازد با وی صلح کرد.

به روایت بلاذری در این روزها بر سر گرفتن خراج از زنبیل دشواری‌های پدید آمد. عمرو می‌خواست که زنبیل خراج خود را نقدی بپردازد اما اوضاع اقتصادی پیشرفته ناحیه حکایت از آن داشت که باید خراج را به صورت جنس دریافت کرد. اکنون قتیبه برای دومین بار به سیستان آمد و به تن خویش رهسپار جنگ با زنبیل گشت. وی در زرنگ به دلجویی از مردم پرداخت، به علما توجه فراوان کرد و در بست سپاه خویش را گرد آورد و دو هزار کشاورز و ۱۰۰۰ سر گاو و مقداری ساز و برگ کشت و کار فراهم ساخت. یعنی امیدوار بود که در هر بخش از متصرفات زنبیل بتواند به تصرف درآورد، کوچ نشین‌های مسلمان بنشانند. زنبیل که از جدی بودن خطر هراسان شده بود پیشنهاد کرد که مسلمانان دو میلیون درهم خراج بگیرند (۹۲ق) و با وی صلح کنند. قتیبه اندیشید که این نمایش قدرت تأثیر سودمندی داشته است و این هنگام به خراسان بازگشت. وی عبدربه بن عبدالله را یک بار دیگر به حکومت سیستان گماشت و پس از آنکه بدگمان شد که عبدربه در امور مالی سوء استفاده می‌کند پس وی را از حکومت سیستان برداشت و باری دیگر نعمان بن عوف را ولایتدار این سرزمین کرد. (ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۵۱). از این هنگام زمان کوتاهی مشرق زیر سلطه مهلبیان که طرفدار یمنیان بودند درآمد. یزید بن مهلب نخست برادرش مدرک را به سیستان فرستاد و چون درباره شایستگی مدرک در آویختن با زنبیل حيله گر که آشکارا از پرداخت خراج سرباز می‌زد تردید داشت وی را از ولایتداری سیستان برکنار کرد، و پسر خود معاویه را به جای او فرستاد. اما معاویه بن یزید نتوانست چیزی مگر بخش اندکی از خراج مقرر را از زنبیل بگیرد. (یعقوبی، ۱۹۳۷، صص ۴-۲۸۳). در صفر سال ۹۹ ق که عمر بن عبدالعزیز خلیفه گردید جراح بن عبدالله حکمی عهده‌دار ولایتداری خراسان گردید. و سبک بن منذر شیبانی را نماینده خود در سیستان کرد. ولایتداری خراسان در رمضان سال ۱۰۰ ق به عهده عبدالرحمان بن نعیم غانمی گذاشته شد و تاریخ سیستان از آمدن عبدالرحمان بن عبدالله قسری به سیستان در این تاریخ خبر می‌دهد اما چنانکه دیدیم عبدالرحمان بن عبدالله در واقع عامل کشوری و مالی سیستان بود که در سال ۱۰۰ ق همراه با عبدالرحمان بهن نعیم که والی لشکری سیستان بود به این سرزمین فرستاده شده. احتمالاً اطلاعات یعقوبی که می‌گوید عبدالرحمان بن نعیم سری بن عبدالله بن عاصم را به حکومت سیستان گماشت درست تر است. تنها تاریخ سیستان از نصب معارک بن صلت به حکومت سیستان سخن می‌گوید و اشاره می‌کند که همه این تغییرات در سال آخر زندگی عمر بن عبدالعزیز روی داده است. (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴، صص ۴-۱۲۲).

موضوع مهر کردن روستاییان از جمله شواهد رفتار خشونت آمیز عاملان اموی با مردم بود و آن از این قرار بود که صفحه ای سربی به گردن شخص مالیات پرداز می‌آویختند و روی آن مشخص می‌کردند که این مرد اهل کدام رستاق (بخش) است و اگر او به جایی می‌رفت و صفحه سربی را در گردن نمی‌داشت وی را به عنوان ولگرد بازداشت می‌کردند و این صفحه‌های سربی تا زمان پرداخت تمام مالیات به گردن آنان بود و مجدداً هنگام محصول آینده چنین می‌کردند یا داغی برگردن ایشان مشخص می‌کردند (اشپولر، ۱۳۶۴: ۳۰۵/۲). در این عصر، افرادی چون عبدالرحمان بن سمره (حکمران سیستان) از راه‌های مختلف از مردم پول می‌گرفتند، چنان که او فرمان داد هرکس «راسو» یا «سوسمار» را بکشد باید جریمه بدهد و با این وسیله، پول‌های گزافی از مردم به دست آورد (نفیسی، ۱۳۴۲: ۱۲۹).

نتیجه

با ورود اعراب و تضاد های به وجود آمده، در زمینه، فرهنگی و اجتماعی تغییراتی به وجود آمد و خشونت هایی که در پی سرکوبی واقعه ابن اشعث اتفاق افتاد تعداد زیادی از ایرانیان و موالی به دستور حجاج قتل عام شدند و همچنین پس از سکونت قبایل عرب در مناطق مختلف از جمله سیستان و در پی درهم آمیزی آنان با ایرانیان که مورد انزجار زرتشتیان بود و درگیری هایی که رخ می داد، پس از اسیر شدن منتظر به خدمت درآمدن برای اعراب می شدند و منتظر فرصتی بوده تا شورش به راه بیاندازند و مهم ترین مسأله در پی آن از زیر بار خراج شانه کردن در صورتی که در دوره ساسانیان هم (گزیت) را پرداخت می کردند، ولی به دلیل رفتار های تبعیض آمیز اعراب با ایرانیان تاثیرات بسیاری بر جامعه نهاد. از جمله جامعه یگانگی خود را از دست داد و زوال ساختاری آن آغاز شد و افرادی که خود را نتوانستند با شرایط فوق تطبیق بدهند به مقابله پرداختند و از جریان اصلی جامعه بیرون افتادند. همچنین تحول طبقات جامعه و رشد و گسترش اسلام از نتایج بوجود آمده بود.

منابع

الف) فارسی

- ۱- ابن اثیر، ابوالحسن علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، چاپ کارل یوهانس تورنبرگ،
- ۲- ابن سعد، ابوعبدالله محمد، کتاب الطبقات الکبیر، چاپ زاخاو و دیگران، لیدن، ۲۸-۱۹۰۴، ۹ جلد.
- ۳- ابن حوقل. ۱۳۶۶. صوره الارض، ترجمه جعفر شعار. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۴- ابن عثمان، محمود. ۱۳۵۸. فردوس المرشديه فی اسرار الصمديه. به کوشش ایرج افشار. تهران: انجمن آثار ملی.
- ۵- ابن قتیبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم، کتاب المعارف، چاپ ثروت عکاشه، قاهره، ۱۹۶۰
- ۶- ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، کتاب الاغانی، بولاق، ۱۲۸۵/ق/۱۸۶۵م، ۲۰ مجلد، بیروت، ۷- ۱۹۵۶، ۲۱ مجلد.
- ۷- اجتهادی، ابوالقاسم. ۱۳۶۳. بررسی وضع مالی مسلمین از آغاز تا پایان دوره امویان. تهران: سروش.
- ۸- ثعالبی، الطایف المعارف، چاب ابراهیم الایاری و حسن کامل الصیرفی، قاهره، ۱۹۶۰.
- ۹- اشپولر، بارتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۱۰- اشعری، ابوعلی علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و خلاف المصلین، چاپ محمود محی الدین عبدالحمید، قاهره، ۷۳- ۱۳۶۹ق/۴- ۱۹۵۰، ۲ مجلد.
- ۱۱- اصطخری، ابو اسحاق، ابراهیم بن محمد، کتاب المسالک و الممالک، چاپ م. ی. دخویه (BGA, I 2)، لیدن، ۱۹۲۷.

۱۲- بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج- ۴، چاپ م. شلزینگر، اورشلیم، ۱۹۳۶؛ ج ۵، چاپ س. د. ف. گویتن، اورشلیم، ۱۹۳۵، بخش مربوط به خلافت عبدالملک، چاپ و.

----- فتوح البلدان، چاپ م. ی. دخویه، به نام:

۱۳- جهشیاری، محمدین عبدوس. ۱۳۴۸. کتاب الوزراء و الكتاب، ترجمه ابوالفضل طباطبائی. تهران: تابان.

۱۴- طبری، ابو جعفر محمد، تاریخ الرسل و الملوک، چاپ م. ی. دخویه و دیگران.

۱۵- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک، زین الاخبار، چاپ سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۳ ش / ۱۹۵۴ م؛ چاپ محمد ناظم، برلین، ۱۹۲۸.

۱۶- مبرد، ابوالعباس محمد بن یزید، الکامل، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم و السید شماته، قاهره، ۱۳۷۶ ق / ۱۹۵۶ م، ۴ مجلد.

۱۷- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، چاپ و ترجمه باریبه دو منار با پاوه دو کورته. به نام:

۱۸- محمدی ملایری، محمد. ۱۳۷۴. فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی. تهران: توس.

۱۹- ناشناخته، تاریخ سیستان، چاپ ملک الشعراى بهار، تهران، ۱۳۱۴ ش / ۱۹۳۵ م.

۲۰- نفیسی، سعید. ۱۳۴۲. تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان. تهران: دانشگاه تهران.

۲۱- یاقوت، ابو عبدالله یعقوب بن عبدالله الحموی، معجم البلدان، چاپ و. ووستنفلد، لایپزیگ، ۷۳- ۱۸۶۶ م، ۶ مجلد.

۲۲- یعقوبی، ابوالعباس احمد بن ابی یعقوب، معروف به ابن واضح، کتاب البلدان، چاپ م. ی. دخویه (BGA, VII). لیدن، ۱۸۹۲؛ ترجمه گ. ویت، به نام *les pays*. قاهره، ۱۹۳۷.

(ب) انگلیسی

۱. Christensen, A. L' Iran sous les Sassanides1, Copenhagen, 1930.

2. J. Wellhausen, The Arab kingdom and its fall, Calcutta, 1927.

۳. Walker , J . A catalogue of the Muhammdan coins in the British Museum.